

## سیاست خارجی تعامل گرای چین و نظم جهانی

محمد رضا رستمی<sup>۱</sup> - حسین دهشیار<sup>۲</sup>

### چکیده

سیاست خارجی تعامل گرای چین در سه دهه گذشته توانسته زمینه همکاری چین با غرب را به وجود آورد و به بقای حزب کمونیست چین و بهبود موقعیت بین‌المللی پکن مدد رساند. یکی از ابهامات اساسی در مورد مقاصد آتی چین که با توجه به رشد اقتصادی و افزایش نقش آفرینی این کشور وجود دارد، نوع مواجهه یک چین قدرتمند با هنجارها و قواعد نظم موجود بین‌المللی است. برخی با قلمداد کردن رویه‌های منعطف در سیاست خارجی چین به منزله تاکتیک‌هایی جهت ممانعت از واکنش رقبا و همسایگان به فرایند توسعه چین، بر این باورند که پکن در بلندمدت و با به بار نشستن طرح‌های توسعه، رویکردهای تقابلی جویانه و بی‌ثبات ساز در قبال نظم لیبرال-دموکراتیک حاکم در پیش خواهد گرفت. این مقاله بر خلاف این دیدگاه استدلال می‌کند که کارکرد مثبت قواعد لیبرال در ارتقای موقعیت چین به تثبیت آن قواعد و سهیم شدن این کشور در پاسداشت آنها منجر می‌گردد.

### واژگان کلیدی: چین، سیاست خارجی، غرب، تعامل، نظم جهانی

<sup>۱</sup> دکترای روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی. rezarostami1403@gmail.com

<sup>۲</sup> استادیار و عضو هیأت علمی گروه روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی. daheshyar@merc.ir

## مقدمه

رژیم مارکسیستی چین از زمان به قدرت رسیدن در ۱۹۴۹ جهت گیری های متفاوتی را در تعامل با نظام بین الملل و قدرت های بزرگ، در پیش گرفت. این جهت گیری ها گرچه در ابتدا زیر تاثیر آموزه های ایدئولوژی مارکسیستی، تجدید نظر طلبی مسلکی در نظام بین الملل را آماج خود می دانست، ولی با مرگ رهبر انقلاب در ۱۹۷۶ راهبرد توسعه، اصلاح اقتصادی و تعامل همگرایانه با بازیگران عمده نظم موجود بین المللی را در دستور کار قرار داد. این راهبرد از جانب نسل سوم و چهارم رهبران چین ادامه یافت و به عنوان پیش شرط تبدیل این کشور به یک قدرت بزرگ اقتصادی و سیاسی، نظرگاه کلان پکن در قبال ساختار موجود بین الملل و نوع تعامل این مهمترین حکومت پا برجای مارکسیستی پس از جنگ سرد با قدرت های سرمایه داری را تعیین نمود. مساله ای که در این میان تامل برانگیز است این است که عوامل عدول پکن از تجدید نظر طلبی و اتخاذ رویکرد تعامل با نظم موجود بین المللی از یک سو و چشم انداز تداوم و تغییر رویکرد مزبور به موازات افزایش مؤلفه های قدرت چین از دیگر سو کدامند؟ برای پاسخ به این پرسش لازم است ویژگی های سیاست خارجی چین در دوران اصلاحات شناخته شود و به این موضوع عطف نظر گردد که راهبرد تعامل با غرب و جهان خارج و الحاق به نهادهای بین المللی، در بلندمدت چه تاثیری را بر نگرش چین در قبال نظم موجود جهانی بر جا می گذارد. نوشتار حاضر بر آن است تا با مروری بر عناصر برجسته سیاست خارجی تعامل گرای چین، به ماهیت تجدید نظر طلب و یا حفظ وضع موجود آن در بستر قدرت فزاینده این کشور بپردازد و این دیدگاه را مطرح سازد که حتی یک چین قدرتمند و توسعه یافته نیز برای نظم موجود بین المللی رویکردی ثبات زدا نخواهد داشت؛ بلکه بر عکس در بلندمدت توسعه چین بر مبنای قواعد و ارزش های لیبرال به تثبیت و تقویت این قواعد و ارزش ها و نظم منبث از آنها مدد می رساند. برای استدلال در این چارچوب، توجه به ماهیت نرم قدرت چین، رنگ باختن ایدئولوژی جایگزین برای ایدئولوژی حاکم لیبرال در عرصه بین المللی و افزایش میزان و موارد اشتراک منافع چین با غرب به موازات همگرایی پکن با ساختارها و نهادهای بین المللی

اهمیت دارد. به علاوه به لحاظ نظری می توان رویکرد موازنه سازی نرم را برای تبیین نگرش چین نسبت به نظم بین المللی موجود و قدرت برتر آن ایالات متحده در نظر گرفت.

**چین و نظم جهانی:** شناخت رویکردهای سیاست خارجی چین و اولویت های این کشور در تعامل با جهان خارج در دوران اصلاحات، مساله دیدگاه رهبران پکن را در قبال نظم موجود به میان می آورد. نظم موجود جهانی که متشکل از نهادها، قواعد و هنجارهای لیبرال دموکراتیک غربی است، با آنچه رهبران ایدئولوژیک درصدد استقرار آن بودند در تضاد است. به موازات رشد همگرایی چین با نهادهای لیبرال از یک طرف و افزایش نقش و قدرت چین از طرف دیگر، نوساناتی در نگرش چین در قبال نظام بین الملل و نظم حاکم بر آن پدید آمد. در پی خاتمه جنگ سرد، نوعی ابهام در مورد نظم جهانی به وجود آمد که تحلیلگران چینی را به مانند همتایان آنها در غرب به حیرت افکند. معضله مرکزی برای ناظران و سیاستگذاران چینی، معنای قدرت ایالات متحده و آرایش قدرت در نظم جهانی جدید بود. سیاست خارجی چین که متأثر از این ابهامات بوده نیز فراز و نشیب هائی را از دهه ۱۹۹۰ تجربه کرد. با این حال در بررسی نگرش چین به نظم جهانی برخی مفاهیم که در راهبرد توسعه چین نیز قابل طرح هستند، موضوعیت می یابند. از این مفاهیم می توان به نگرش پکن به نقش قدرت در شکل دهی مجدد به نظم جهانی، ورود چین به فرایند جهانی شدن اقتصادی و مفهوم امنیت اشاره کرد. مبحث قدرت و نقش آن در شکل دهی به نظم بین المللی، معضله قدرت ایالات متحده و مواجهه چین با آن را به میان می آورد و در پیوند با مفهوم نظام چندقطبی قرار می گیرد. پس از پایان جنگ سرد، مساله ترکیب آتی قدرت در نظام بین الملل، به مباحث مرتبط با چندقطبی رونق بخشید. این مفهوم به لحاظ فکری، مبحثی است که نخبگان چینی از طریق آن تلاش داشته اند تا در برابر هژمونی ایالات متحده در نظامی تک قطبی موضع بگیرند. باید در نظر داشت که ادعاهای چین در سطح بین المللی، به میزان مهمی موکول به ارزیابی چینی ها از قدرت ایالات متحده است (Johnston, 2003: 30-38). نوسان شرایط پس از جنگ سرد، نخبگان فکری و نیز مقامات پکن را در ابتدا به اتکا به «روند عینی» ظهور نظام چندقطبی سوق داد. با این وجود وقایع و فرایندهائی دیگر نگاه چین را به نظام چند قطبی تعدیل کرد. بدینی نسبت به ظهور نظام چندقطبی به ویژه با جنگ ناتو در یوگسلاوی و بمباران سفارت چین در یوگسلاوی سابق تشدید شد. فراتر از این، جهانی شدن برداشت چینی ها را از نظام بین الملل تحت تاثیر قرار داد

و بالاخره به میان آمدن دیدگاه پیدایش نظامی مرکب از یک ابرقدرت و چند قدرت بزرگ، تغییر ارزیابی سیاسیون و نخبگان فکری چین را در قبال سپهر در حال تغییر نظام بین الملل تکمیل کرد و زمینه ساز پذیرش تلویحی قدرت برتر ایالات متحده و تلاش برای تعامل با این قدرت از طرف چینی ها گردید (Qingguo, 2005: 404) .

لذا نوع تعامل قدرت در حال ترفیعی چون چین با قدرت برتر نظام بین الملل یعنی ایالات متحده در تحلیل ثبات و یا تغییر نظم حاکم موجود محوریت دارد. همچنین بررسی روندهای جدید سیاست خارجی و دیپلماسی امنیتی چین می تواند در تبیین تکاپوی پکن در موازنه سازی در برابر قدرت برتر نظم موجود جهانی و رویکرد تغییر یا تداوم این نظم روشنگر باشد. در ادبیات روابط بین الملل معمولاً بین موازنه سازی سخت<sup>۱</sup> و موازنه سازی نرم<sup>۲</sup> تفاوت قائل می شوند. موازنه سازی سخت با تعقیب قدرت نظامی و ایجاد و تحکیم اتحادهای رسمی اعمال می گردد؛ در صورتی که موازنه سازی نرم در شرایطی شکل می گیرد که دولت ها عموماً روابط حسنه و تفاهم نامه های امنیتی محدود با یکدیگر ایجاد می کنند تا در مقابل دولتی خطر ساز یا قدرتی رو به رشد موازنه سازی کنند. موازنه سازی نرم به طور عمده مبتنی بر آمادگی نظامی محدود، همکاری موردی و تشریک مساعی در نهادهای منطقه ای و بین المللی است و اگر رقابت امنیتی شدید شود و دولت های قدرتمند تهدید کننده تلقی شوند؛ می تواند تبدیل به راهبردهای موازنه سازی سخت گردد (Paul, 2004:3). چین در مواجهه با برتری قدرت ایالات متحده، راهبردی دو وجهی را دنبال می کند که شامل عناصری از موازنه سازی داخلی<sup>۳</sup> و موازنه سازی نرم خارجی<sup>۴</sup> است. راهبرد موازنه سازی داخلی دربرگیرنده رشد سریع اقتصادی و نوسازی نظامی است، در حالی که موازنه سازی نرم خارجی شامل پیوستن به و یا خلق نهادهای چندجانبه و در پیش گرفتن دیپلماسی قدرت های بزرگ است. فروپاشی اتحاد شوروی این عبرت آموزی را برای جمهوری خلق چین داشت که در اولویت قرار گرفتن امور نظامی و تضعیف زیربنای اقتصادی، عواقب مضمحل کننده برای رژیم در بر خواهد داشت. به علاوه اولویت قائل شدن برای توسعه اقتصادی نگرانی کمتری در بین همسایگان از یک طرف و قدرت

1 - Hard Balancing

2 - Soft Balancing

3 - Internal Balancing

4 - External Soft Balancing

برتر نظام بین الملل از طرف دیگر بر می انگیزد. در سال ۱۹۷۹ که دنگ شیائوپینگ سیاست «اصلاح و گشایش» را آغاز کرد اقتصاد آمریکا تقریباً ۳۱/۵ برابر اقتصاد چین بود در حالی در سال ۲۰۰۲ حجم اقتصاد آمریکا (با ۹/۲۲ تریلیون دلار) تنها ۷ برابر بزرگتر از اقتصاد چین (با ۱/۲۱ تریلیون دلار) بود. (Kang Wang, 2010:17).

بالاخره در کنکاش جهت گیری چین نسبت به نظم جهانی موجود و تلاش برای حفظ و یا تکاپو در جهت تغییر آن باید به سناریوهایی که در آنها امکان دارد ایده همگرایی از جانب گروه هایی که دیدگاه های متفاوتی در مورد نظم جهانی و سنخ مناسبات با نمایندگان این نظم دارند کنار گذاشته شود؛ پرداخت. ایده همگرایی که در سه دهه گذشته بر سیاست خارجی چین حاکم بوده دو توجیه و انتظار اساسی را با خود همراه داشته است: یکی جامعه مرفه به جای اتحادیه های کارگری که به معنای جایگزینی ایدئولوژی سوسیالیستی از طرف کفایت اقتصادی به عنوان مبنای مشروعیت حزب کمونیست است و دیگری ارتقا و پاسداری از حاکمیت یعنی استقلال و تمامیت سرزمینی کشور می باشد. این دو توجیه و انتظار گرچه با تاکید واقع گرایانه بر قدرت و حاکمیت در پیوند است؛ ولی از این حیث که رهبران چین آنها را بر مبنای بهبود استاندارد زندگی و نه افزایش امنیت تبلیغ می کنند، با رویکردی که قدرت چین را مورد تاکید قرار می دهد متفاوت است (Lergo, 2007:525). چنانچه ایالات متحده به موازات افزایش قدرت چین که در قالب نظم موجود جهانی صورت می پذیرد، دامنه نفوذ بیشتری در سطح منطقه ای و بین المللی برای پکن قائل شود، شاید این اقلیت های دارای نفوذ اندک بر رهبران چین هرگز مجال نیابند به بازگشت سیاست های تقابل جویانه مدد رسانند.

### نتیجه گیری

گرچه سیاست خارجی چین در پی مرگ مائو دستخوش چرخش شگرفی در نگاه به نظم بین المللی و تعامل با ایجاد کنندگان این نظم شد و عدول از تجدید نظر طلبی مسلکی را به مثابه پیش شرط به فرجام رساندن برنامه های توسعه پذیرفت؛ ولی در تحلیل رویکرد کلان پکن به نظم بین المللی باید شرایط ویژه ای را که سبب ساز این چرخش شد در نظر گرفت و در مورد

چشم انداز آتی روند های حاکم بر روابط خارجی جمهوری خلق چین جانب احتیاط را نگه داشت. درک مقامات چین از محدودیت هایی که نظام بین الملل بر دولت های تجدید نظر طلب تحمیل می کند؛ به اتخاذ طرح هایی جهت تقویت عناصر قدرت ملی بدون برانگیختن حساسیت همسایگان و رقبای بین المللی در مورد نیات چین و آثار افزایش قدرت بین المللی آن منجر شد. به عبارت دیگر این واقعیت بر سردمداران پکن عیان شد که مادامی که حکومتی تجدید نظر طلب از نظر بین المللی درگیر مسائل قدرت و ثروت در مقیاس داخلی باشد نه تنها نمی تواند برای بازیگران ناراضی از وضع موجود در عرصه بین المللی به منزله رهبر یا الگو ایفای نقش کند، بلکه داعیه های ایدئولوژیک معطوف به تغییر نظم بین المللی چنین حکومتی می تواند ضمن تقویت پیوند های دول طرفدار حفظ وضع موجود جهت مقابله با آن حکومت، تامین نیازهای ملموس مادی داخلی و توجه به مطالبات شهروندان را نیز به محاق افکند و از این رهگذر حتی تهدیدات موجودیتی حاد برای رژیم به وجود آورد. چنانچه مسکوت گذاشتن خواسته های تجدید نظر طلبانه از جانب پکن تنها تاکتیکی در جهت زمینه سازی افزایش بدون مزاحمت مولفه های قدرت چین باشد؛ در بلند مدت و با فرض به ثمر نشستن راهبرد های توسعه می توان انتظار داشت رهبران چین به پشتوانه موقعیت جدید قدرت کشور به شکلی رساتر مطالبات منفعت محور خود را با حافظان نظم موجود جهانی در میان گذارند. با این وجود با لحاظ نمودن این واقعیت که به ثمر نشستن دستاوردهای توسعه و افزایش قدرت چین از مسیر همگرایی با ارزش ها، قواعد و هنجارهایی صورت می گیرد که از جانب قدرت های لیبرال - دموکراتیک عمدتاً غربی پاسداری می شود؛ پکن نمی تواند برانداختن نظم حاکم بین المللی و مقابله با ایجاد کنندگان آن را با این استدلال که ساختارهای منبعث از این نظم ناعادلانه است و مانع پیشرفت ملت ها می گردد؛ در بین سایر کشورها تبلیغ کند و نیز نمی تواند جایگزینی برای نظم موجود به منظور بستر سازی توسعه ملت ها و عادلانه تر کردن مناسبات بین المللی ارائه نماید. فراتر از این به موازات ادغام چین در ساختارهای لیبرال، این کشور منافع مشترکی با قدرت های غربی در صیانت از نظم موجود و نهادها و ساختارهای آن می یابد و بدل به بازیگری حافظ وضع موجود می شود. این اشتراک منافع با غرب، در سیاست های پکن در قبال کشورهایی که مشکلاتی با غرب دارند نیز مشهود است. رویه های چین در قبال برنامه هسته ای ایران و مساله هسته ای کره شمالی، حکایت از تغییر تدریجی رویکرد چین نسبت به مسائل بین

المللی دارد. این تغییر با توجه به منافع و بهره‌هایی که چین از ثبات نظم لیبرال می‌برد، در جهت مقابله با اقداماتی است که از طرف غرب و نهادهای تحت رهبری غرب، ثبات زدا قلمداد می‌گردد. البته تبدیل پکن به بازیگری حافظ وضع موجود، ماهیتی مشروط نیز دارد. چنانچه همگرایی با غرب و قواعد لیبرال حاکم، به توسعه، رفاه و در پی آن ثبات سیاسی در چین کمک کند، انگیزه رهبران چین برای پاسداری از نظم موجود جهانی افزایش می‌یابد، ولی در صورتی که در مسیر توسعه چین از طرف قدرت‌های غربی، سنگ اندازی شود و یا ثبات سیاسی مورد نظر در داخل تضمین نگردد، احتمال بازگشت مجدد به تجدیدنظر طلبی در رویکردهای پکن وجود دارد. سیر تحولات و تجربه دهه‌های گذشته، تحقق وضعیت اول را تصدیق می‌کند.

#### منابع

Johnston, Alastair Iain. 2003 "Is China a Status Quo Power?" *International Security*, 27 (4): 5-56.

Kang Wang, Yuan. 2010" China's grand strategy and U.S primacy: Is China balancing American power?". available at: [www.brookings.edu/the brookings institution](http://www.brookings.edu/the-brookings-institution). 09/04/2010.

Legro, Jeffrey W. September 2007."what China will want: the future intentions of a Rising Power", *Perspective on Politics*, vol5, no3.

Paul, T.V. 2004. "the enduring axioms of balance of power theory and their contemporary relevance", in: T.V.Paul, James J.Wirtz and Michel Fortmann, *Balance of Power: Theory and Practice in the 21st Century*, Stanford: Stanford University Press.

Qingguo, Jia. 2005. "Learning to live with the Hegemon: Evolution of China's Policy toward the US since the End of the Cold War," *Journal of Contemporary China*, 14 (44): 395-408.

Yongjin, Zhang.2009. "the discourse of China's soft Power and its discontents", in: Mingjiang, Li. *Soft Power, China's Emerging Strategy in International Politics*, New York: Lexington Books.